

جایگاه تاریخی تنکابن در جغرافیای گیلان و مازندران

دکتر الهیار خلعتبری

استاد گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی

عباس پناهی

مربی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تنکابن

چکیده:

شرایط جغرافیایی و آب و هوایی نواحی شمال ایران سبب شد این مناطق از نظر فرهنگی - سیاسی و تاریخی با مناطق دیگر ایران سیری متفاوت داشته باشد.

در یک نگاه کلی، همه مناطق جنوبی دریای خزر شبیه هم هستند، اما در تاریخ آن را به بخش‌های مختلف تقسیم کرده‌اند و هر منطقه حیات سیاسی مستقلی دارد.

در یک تقسیم‌بندی کلی، ایالات ساحلی دریای خزر به دو ولایت گیلان و مازندران تقسیم می‌شود. در منابع تاریخی همواره این دو ولایت مرزهای تقریباً ثابتی داشته‌اند، و خاندان‌های حکومت‌گر هر کدام کمابیش در حدود خویش حکمرانی می‌کردند. با مطالعه دقیق در منابع تاریخی به منطقه کوچک اما مهمی (= تنکابن) برمی‌خوریم که در جغرافیای تاریخی گیلان و مازندران نقشی اساسی دارد. این منطقه به نام تنکابن، با مرزهای طبیعی بین مازندران و گیلان منطقه‌ای حائلی ایجاد نموده است.

قدیمی‌ترین کتاب جغرافیایی که در آن از منطقه تنکابن نام برده شده، حدود العالم است، و از قرن چهارم هجری به بعد است که در منابع از چنین منطقه‌ای به طول جغرافیایی بیش از صد کیلومتر بین گیلان و مازندران یاد شده است. سیر تاریخی خاص سرزمین تنکابن نام خویش را از دژ «تنکا» گرفته است. دژ «تنکا» بر فراز تپه کم‌ارتفاع «قلعه گردن» همچون نگهبانی مناطق جلگه‌ای را نظارت می‌نمود. ظهور خاندان خلعتبری در عرصه سیاسی تنکابن به این منطقه هویت تاریخی بخشید.

واژگان کلیدی: تنکابن، گیلان، مازندران، جایگاه تاریخی تنکابن، قلعه تنکا، خاندان خلعتبری.

نگاهی به جغرافیای تاریخی مازندران و گیلان

جغرافیای طبیعی و شرایط آب و هوایی مناطق جنوبی دریای خزر، به سیر سیاسی و تاریخی این سرزمین شکل خاصی داده، و باعث شده این منطقه با سرزمین‌های مرکزی فلات ایران کمتر ارتباط داشته باشد. حاکمان و مدعیان قدرت در ایران، پس از آنکه تمام مناطق را به سلطه خود درآوردند، سعی کردند بر این منطقه نیز تسلط یابند. از قدیم‌ترین روزگار همواره این منطقه برای حاکمان ایران به عنوان کانونی دردسرافرین تلقی شده است.

اشکانیان پس از آنکه سلوکیان را از ایران بیرون راندند، در زمان فرهاد اول به این مناطق وارد شدند. در عصر اسلامی، اعراب نتوانستند از طبرستان پیشتر بروند و سرانجام خاندان دیلمی بودند که بر بغداد نفوذ و تسلط یافتند. مغولان نیز در عصر ایلخانان و پس از جلوس الجایتو (۷۰۳ هـ.ق) بود که سرانجام با صرف هزینه‌ای سنگین و با از دست دادن نیروهای بسیار، توانستند بر گیلان، دیلمان و تنکابن مسلط شوند.

حاصل آنکه، علت ضعف و ناکامی حکومت‌های مختلف در دست‌یابی به مناطق مذکور، شرایط آب و هوایی و جنگل‌های انبوه مناطق ساحلی دریای خزر بوده است؛ به طوری که جنگجویان خستگی‌ناپذیری چون یعقوب لیث در آن شرایط خسته و درمانده شدند. از سویی، مرز و حدود مشخصی بین گیلان و مازندران وجود نداشت و بیشترین عامل مؤثر در تعیین حدود این دو منطقه، قدرت و نفوذ خاندانهای حکومتگر بوده است، و ضمناً مردم مناطق مذکور همواره به شجاعت و دلاوری نام‌آور بوده‌اند و از دوران باستان تا عصر اسلامی به راحتی تسلیم مهاجمان نمی‌شدند.

با این همه، مورخان و سیاحان، مناطقی را به عنوان حدود تاریخی دیلمان و طبرستان مشخص نموده‌اند. منطقه تنکابن نیز به عنوان منطقه‌ای حائل بین گیلان و مازندران از قرن چهارم هجری در متون جغرافیایی و تاریخی ثبت شده و به حدود آن نیز اشاره شده است.

مازندران (طبرستان) و حدود آن

ریشه واژه «مازندران» و تاریخ پیدایش و دگرگونی آن از طبرستان به مازندران به درستی مشخص نشده است. درباره معنای این نام که ظاهراً از آغاز سده هفتم هجری (سیزدهم میلادی) و روزگار تاخت و تاز مغولان جانشین نام کهنتر «طبرستان» شده و هم اکنون نیز به این نام معروف است نظرات گوناگونی وجود دارد: یاقوت حموی (۶۲۷-۵۷۵ هـ.ق) نخستین مورخی است که واژه مازندران را در نوشته‌ای تاریخی به کار برده است. حموی در خصوص ریشه این واژه نشانی در کتاب‌های پیشین نیافته و نمی‌داند که آن واژه از چه زمانی به کار رفته است. (حموی، ذیل مازندران). تا قرن هفتم هجری تمامی سرزمین این ایالت را طبرستان می‌نامیدند، اما از این زمان، نام مازندران جایگزین واژه کهنتر طبرستان شد. لسترنج درباره مازندران و طبرستان می‌نویسد:

در حقیقت این دو اسم یعنی طبرستان و مازندران به یک معنی بوده‌اند؛ اما در همان حال که اسم طبرستان بر تمامی نواحی کوهستانی و اراضی پست ساحلی اطلاق می‌شد، کلمه مازندران بر منطقه اراضی پست ساحلی که از دلتای سفیدرود تا جنوب شرقی بحر خزر امتداد دارد اطلاق می‌گردید و امروزه دیگر طبرستان استعمال نمی‌شود. (لسترنج، ص ۳۹۴)

اصطخری در مسالک و ممالک درباره طبرستان می‌نویسد:

طبرستان زمینی هامون است بیشتر مردمانی نحیف و سبکسار و ناپاک باشند و تا روزگار حسن بن زید - رضی الله عنه - مردمان طبرستان و دیلمان کافر بودند تا این روزگار قومی علویان در میان ایشان آمدند و بهری مسلمان شدند و گویند که در کوههای دیلمان هنوز کافر هستند و راه گذر سوی دیلمان از طبرستان جایگاهی است که آن را سالوس (چالوس) خوانند؛ برکنار دریا جایی استوار است. اگر نگاه دارند نتوان گذشت و آمل و نامل و سالوس و کلارو رویان و میلع و برجی و چشمه الهم و معطیر و ساری و مهزوان و لمراسک و تمیشه شمار طبرستان است. (اصطخری، ص ۱۷۳-۱۷۲)

ابن فقیه در البلدان، سالوس (= چالوس) را مرز دیلم و طبرستان می‌داند. (ابن فقیه،

مؤلف الاعلاق النفیسه، رویان را جزو طبرستان نمی‌داند، بلکه معتقد است که آن «حوزه‌ای جداگانه است و کوهها آن را احاطه کرده‌اند. در روزگار گذشته از بلاد دیلم بوده است و عمرو بن علا این سرزمین را فتح کرد و ذر آن شهری بنا نمود و منبری در آن ساخت و آن را با ناحیت طبرستان ضمیمه نمود» (ابن زسته، ص ۱۷۷-۱۷۶)

نخستین کتابی که درباره تاریخ سرزمین طبرستان نگاشته شده، بنا به روایت ابن اسفندیار، اثر یزدادی است. (ابن اسفندیار، مقدمه) این کتاب از میان رفته است و ابن اسفندیار از منابع آن در تألیف کتاب تاریخ طبرستان استفاده نموده است. بنابراین، طبرستان ابن اسفندیار، نخستین اثری است که از گزند زمانه مصون مانده، و منبعی معتبر در خصوص مازندران و حوادث آن به شمار می‌آید. وی در مورد وجه تسمیه مازندران می‌نویسد:

منسوب این ولایت را موزاندرون گفتند به سبب آنکه موز نام کوهیست از حد گیلان کشیده تا بلار و قصران که موز کوه گویند، همچنین تا به جاجرم یعنی این ولایت درون کوه موزست. اما آنچه به طبرستان منسوب است از دینار جاری شرقی تا به ملاط که دیهی است و رای هوسم غربینی گویند در قدیم بیشه بوده است. (ابن اسفندیار، ص ۵۶)

ظهیرالدین مرعشی در کتاب تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، درباره طبرستان و حدود آن می‌گوید:

در زبان طبری، طبر کوه را گویند و چون میان صحرای قلعه روی تپه‌ای بزرگ واقع است، آن تپه را تبرک می‌خوانند، یعنی کوچک با کاف تحقیر به سبب سائز جهانی که در آن حوالی واقع است. (مرعشی، تاریخ طبرستان، ص ۱۰۸)

و درباره حدود طبرستان می‌نویسد:

و حد جنوبی، قلّه هرکوی که جریان آبش به بحیره آبسکون باشد و حد شمالی بحیره آبسکون، حدود اصلی طبرستان - چنانچه در تواریخ مسطور است - همین است که نوشته شد... و طبرستان داخل فرشواذگر است. (جله جمال البرز) و نیز می‌گویند لغت طبری فرش، هامون و صحرا باشد. (مرعشی، ص ۱۱۱)

وی در تدوین کتاب خود، بیشترین بهره را از کتاب ابن اسفندیار برده است؛ از این رو، اطلاعات جغرافیایی و تاریخی او، جز حوادث زمانش، از کتاب مزبور برگرفته شده است.

محقق انگلیسی، رابینو، درباره مازندران و حدود آن می نویسد:

مازندران که سابقاً طبرستان نام داشته قسمتی از ایالات قدیمی فرشوادگرچه شمار می رفته و این ایالات هم شامل آذربایجان، آهاد، طبرستان، گیلان، دیلم، ری، قوس، دامغان و گرگان بوده است. طبر در زبان محلی به معنای کوه است؛ بنابراین طبرستان یعنی کوهستان. متوجهر حدود طبرستان را به ترتیب ذیل تعیین کرده بود:

از مشرق دینار جاری، از مغرب دهکده ملاط که در جنوب هوسم است، از جنوب پیش آمدگی جبالی که آبهای آن‌ها وارد دریای آبسگون (خزر) که خود حد شمالی این ایالت است می شود.

پس طبرستان مشتمل بر گرگان، استرآباد مازندران و رستمدر می شده که گاهی بسطام، دامغان، فیروزکوه و خرقان نیز به آن ملحق می گردیده است. در قرن هفتم هجری (سیزدهم میلادی) هنگام حمله مغول ظاهراً نام طبرستان متروک و اسم مازندران متداول شد که از آن تاریخ، عنوان عمومی ایالت شده است.

اسامی مازندران و طبرستان در واقع به جای یکدیگر هم به کار می رفته اند. در حالیکه طبرستان به قسمت های کوهستانی اطلاق، و مازندران در اصل مشتمل بر اراضی ساحلی و ضمناً به قسمت کوهستانی اطلاق می گردیده است. (رابینو، ص ۱۸)

در مجموع عده ای از مورخان و جغرافی نگاران حد شرقی طبرستان را دینار جاری و حد غربی آن را سآلوس (= چالوس) می دانند و عده ای دیگر حد غربی طبرستان را دهکده ملاط نوشته اند که جزو هوسم (= رودس کنونی) است.

همانطور که در نقل دیدگاه مورخان، سیاحان و جغرافی نگاران درباره حدود و جغرافیای مازندران و طبرستان دیده شد، درباره حدود منطقه مذکور اتفاق نظری وجود ندارد، که شاید به دلایل زیر باشد:

۱. هرگاه حکومت‌های بومی منطقه دامنه قدرتشان را گسترش می‌دادند یا از حاکمان تنکابن و دیلم شکست می‌خوردند، منطقه تحت حاکمیت آنان به عنوان حدود طبرستان ذکر می‌شد؛ از این رو، در متون کهن مشاهده می‌شود که حد غربی طبرستان، گاه چالوس و گاهی ملاط (رودسر) آورده شده است. همچنین برخی مورخان و جغرافی‌نگاران، خود به منطقه نمی‌آمدند و بر اساس نوشته‌های مورخان و کتابهای مسالک و ممالک به تعیین حدود می‌پرداختند و از این رو، در این زمینه نوشته‌های تاریخی و جغرافیایی با هم تناقض دارند، و این تشتت تا قرن دوازدهم هجری وجود داشت. در این زمان بود که مرزهای دو منطقه گیلان و مازندران به وضوح تعیین و تثبیت شد.

گیلان و دیلمان

«گیل» یا «گلای» (Glae) یونانی، اسم جمع است به معنی گیلان و گیلانیان، و به عربی آن را «الچیل» می‌گفته‌اند. در منابعی که در دست است، اصطلاحاتی مانند: «ازگیل جمعی» و «گیلکان گروهی» آمده است. گیلان نام سرزمین گیلها نیز هست.

هزار سال پیش از میلاد مسیح، یعنی قریب سه هزار سال پیش، سرزمین پرجنگل کاسپین و کادوسیان و گلان (گیلان) - سرزمینی که اکنون از غرب به شرق بخش جنوبی دریای خزر طالش و گیلان و مازندران را تشکیل می‌دهد - در شمال خاک ماد قرار داشت.

استرابون، جغرافی‌دان معروف یونانی، به استناد گفته آرسطوفن، قبایل زیر را از شرق به غرب ساحل جنوبی دریای کاسپین (خزر) ساکن می‌داند:

هیرکانیان، امردان (در مصب سفیدرود)، اناریکان (یعنی غیر آریایی‌زبانان)، کادوسیان، کاسپیان و اوتیان. (کشاوری، ص ۱۶، ۱۲، ۱۱)

مؤلف گمنام حدود العالم درباره جغرافیای طبیعی، اجتماعی، اقتصادی گیلان می‌نویسد:

گیلان ناحیتی است جدا میان دیلمان و جبال و آذربادگان و دریای خزران و این ناحیتت بر

صحرا نهاده میان کوه و جبال با آبهای روان بسیار و یکی رودیست عظیم سپیدرود خوانند، میان گیلان ببرد و به دریای خزران افتد و این گیلان دو گروهند.

یک گروه میان دریا و این رودند و ایشان را این سوی رود می خوانند و دیگر گروه میان رود و کوه اند، ایشان را از آن سوی رود می خوانند، اما از این سوی رودیان را هفت ناحیت است بزرگ چون: لافجان، میالافجان، کشکجان، برفجان، داخل، تجن، جمه و اما آنک از آن سوی رودیانند، ایشان را یازده ناحیت است بزرگ چون:

حانکحال، تنک، کومت، سراوان، پیمان شهر، رشت، تولیم، دولاب، کهن رود، استراب، خان بلی، و هر ناحیتی را ازین دههاست سخت بسیار و این ناحیت گیلانان ناحیتی آبادان و با نعمت و توانگرست و کار کشت و برز همه زناشان کنند و مردانشان را هیچ کاری نیست مگر کی حرب، و بهمه گیلان و دیلمان هر روزی بهره می یک بار یا دو بار حرب کنند... طعام همه این ناحیت بزنج است و ماهی و از این ناحیت گیلان جاروب و حصر و مصلی نماز و ماهی ماهه افتد کی همه جهان ببرند: (حدود العالم، ص ۱۵۰-۱۴۹)

ابن حوقل در خصوص حدود جغرافیایی دیلم و گیلان می نویسد:

دیلم محدوده است از جنوب به قزوین و طارم و قسمتی از آذربایجان و قسمتی از ری، و از مشرق به بقیه اعمال ری و طبرستان و از شمال به دریای خزر و از مغرب به قسمتی از آذربایجان و بلاداران...

اما ناحیه دیلم شامل سهل و جبل است: سهل از آن گیلان است که در کناره دریای خزر زیر کوههای دیلم گسترده شده است. و ساکنان این کوهها دیلم محض اند.

مدخل دیلم از طبرستان شهر چالوس است این شهر در سینه دریاست و با گر شحنه ای به نگهداری آن بگمارند، بس استوار است؛ چه راه دخول از دیلم به طبرستان دشوار است. (ابن

حوقل، سفرنامه، ص ۱۱۸-۱۱۹)

ابن حوقل از آن دسته از جغرافی نگاران قرن چهارم است که حد گیلان را تا چالوس می داند. در این زمان، از نظر سیاسی نیز علویان در دیلم قیام نموده و طبرستان غربی و مرکزی را در تصرف خود داشتند؛ گرچه پس از استقرار مرکز حکومت آنان از دیلم به

آمل. (در طبرستان) تغییر یافت. مقدسی به صراحت حدود گیلان و دیلمان را مشخص نمی‌کند، اما می‌نویسد:

دیلمان حوزه‌ایست کوهستانی [گیل‌ها در دشت و دیلمان در کوه‌ها زندگی می‌کنند] شهرهایش کوچکند، مردم نه شایستگی دارند و نه دانش و نه دین، بلکه دولتمردانند و رجاله و حشم ایشان، با آداب و رسوم شگفت‌انگیز و دیه‌های فراوان. من جبل (گیلان) را نیز به ایشان منسوب داشتم، زیرا بیشتر مردم فرقی میان ایشان نمی‌دانند. (مقدسی، ص ۵۱۷)

یاقوت حموی درباره گیلان می‌نویسد:

گیلان نامی است برای بلادی که در آن سوی طبرستان قرار گرفت. و در گیلان شهر بزرگی وجود ندارد، بلکه به صورت قریه‌هایی است که در مراتع، میان کوه‌ها قرار دارد. (حموی، ص ۲۰۹)

ابوالقاسم عبدا... بن محمد کاشانی در تاریخ الجایتو درباره حدود گیلان اطلاعاتی ارائه کرده که قابل تأمل است؛ چرا که در آثار قدما چنین بحثی مطرح نشده است. او می‌نویسد:

ابتدا اول ملک زمینی گیلان که دوازده هزار (دو هزار تنکابن) است بعد از آن کوچیان پس کلاجه کوه که اکنون پسر حیدر کیا متصرفست بر شرقی سفیدرود که مدعی ایشان است و به جای امام ناصر که اطراوش علوی بود. (کاشانی، ص ۶۰)

زین العابدین شیروانی در بنستان السیاحه درباره حدود گیلان می‌نویسد:

گیلان محدود است از طرف شمال به دریای خزر و طالش و از جنوب به ولایت عراق و از جهت شرق به ارض طبرستان مازندران و از سمت راست به خاک مغان و آذربایجان. طولش از رستم‌دار الی مغان پانزده فرسخ و عرض از دیلمان الی طالش دوازده فرسخ، بغایت معمور و اکثر مشتهیات در آنجا فور و اقسام مرغ و مرغابیش نامحصور است. (شیروانی، ص ۲۳۸)

از قرن هفتم به بعد، پس از تسلط مغولان در ایران، به جای استفاده از واژه دیلم، از گیلان استفاده می‌شد؛ از این رو، در متون تاریخی و جغرافیایی جایگزینی گیلان به جای کلمه دیلم قابل ملاحظه می‌باشد؛ زیرا مراکز قدرت در جلگه قرار داشت، و نیز از این

دوران به بعد از اقتدار حاکمان دیلمی و کوه نشینی کاسته شد:

تقریباً از اوایل قرن سیزدهم هـ.ق، بازوی کار آمدن قاجارها و تثبیت قدرت خاندان خلعتبری در منطقه واسط گیلان و مازندران (تنکابن) مرزهای امروزین این دو ولایت شکل گرفت و رودخانه «سامان زود» مرز مازندران و گیلان تعیین شد که تا به امروز باقی است.

تنکابن و جایگاه آن در تعیین جغرافیائی گیلان و مازندران

چنانکه اشاره شده میان جغرافی نگاران و مورخان، در مورد حدود گیلان و مازندران توافق کلی وجود ندارد اما در این میان نکته بااهمیتی که وجود دارد و آن اینکه، اشاراتشان به منطقه ای است به نام تنکابن در حدود فاصل نمکاوه زود (نمک آبرود) و رود سرخانی (سامان رود).

در مورد تاریخ و جغرافیای منطقه تنکابن، هیچ منبعی پیش از حدود العالم گزارشی نمی دهد که شاید به خاطر شرایط جنگلی و صعب العبور و نبود خاندان حکومتی تا این زمان بوده باشد. اما پس از قدرت گیری غلویان، منطقه تنکابن وارد روشنایی تاریخ می شود. مؤلف حدود العالم از این منطقه به عنوان «دیلم خاصه» یاد می کند که به نظر می رسد «دیلم خاصه» همان منطقه تنکابن باشد و استدلال ما ناحیه هایی است که ذکر کرده و امروزه نیز جزو شهرها و بلوکات تنکابن است. او می نویسد:

دیلمان ناحیتیست دیلم خاصه کی آیین ناحیت باشند. میان طبرستان و جبال گیلان و دریای خزر آن نهاده است و این مردمان دو گروه اند: یک گروه بر کران دریا باشند و دیگر گروه اندر کوه ها و شکستگیها، و گروهی اندر میان این هر دو قومیت. اما این کی بر کران دریاست، ایشان را ده ناحیتیست خرد چون: لرا، (رایینو: سفرنامه ص ۱۸۱)، واریوا، انکا، مرد، چالکت زود، کرک رود، نیار رود، جوداهنجان، سلان رودبار، هوسم و آژ پس کوه برابر این ده ناحیت سه ناحیت بزرگ چون: وستان، شیر، پرم و هر ناحیتی را ازین ناحیتها و دهها بسیار است و این همه اندر مقدار بیست فرسنگ است اندر بیست و پنج فرسنگ و این ناحیت دیلم ناحیتیست

آبادان و باخوaste و مردمان وی همه لشکری اند یا برزیگر و زنانشان برزیگری کنند و ایشان را

هیچ شهری با منبر نیست و شهرستان کلاست و چالوس. (حدود العالم، ص ۱۴۸)

به طور کلی، تنکابن تا قرن‌ها همواره جزو گیلان بوده، تا این که خاندان خلعتبری به قدرت رسیدند. در عهد کریم خان زند، مهدی بیگ خلعتبری به شیراز رفت و از بدرفتاری قوی حصارلو (طوایف کرد ساکن منطقه تنکابن) که حاکم تنکابن بود، نزد کریم خان شکایت برد و خواستار عزل او شد. کریم خان فرمان عنوان خانی و حکومت تنکابن را به نام مهدی بیگ صادر کرد و حاکم قوی حصارلو معزول شد. مهدی بیگ تا مدتی از فرامین کریم خان تبعیت می نمود، اما ناسپاسی کرد و به سپاهیان آغامحمدخان که با زندیه دشمنی داشت، پیوست و در زمره هوادارن سرسخت او قرار گرفت و به سپاهیان که آغامحمدخان به ضدیت یا هدایت الله خان، حاکم گیلان، گسیل داشته بود پیوست. پس از آن که مهدی خان در اردو کشی آغامحمدخان به گیلان شرکت جست، عداوت سختی میان سکنه رشت و مردم تنکابن به وجود آمد، مهدی خان چنین چاره اندیشید که تنکابن از گیلان جدا شود و از آغامحمدخان خواست که تنکابن را ضمیمه مازندران کند و با موافقت وی تنکابن از گیلان منتزع و به خاک مازندران ملحق شد و کلارستاق و کجور نیز به مهدی خان واگذار گردید و از آن تاریخ به بعد این سه ناحیه به مجال ثلاث شهرت یافت (رایبوف، سفرنامه ص ۵۲-۵۱) و تحت حاکمیت تنکابن قرار گرفت. اداره مناطق مذکور از سوی خاندان خلعتبری در شهر خرم آباد صورت پذیرفت و خرم آباد به عنوان شهری سیاسی، اداری و فرهنگی درآمد و از این تاریخ نیز اکثر سیاحان، تنکابن را جزو مازندران به شمار آوردند؛ هر چند اعتمادالسلطنه همچنان تنکابن را قسمتی از خاک گیلان و شامل هشتاد پارچه ده کوچک و بزرگ بیلاقی و قشلاقی دانسته، و آن را در کنار دو ناحیه دیگر (کلارستاق و کجور) مجال ثلاث خوانده است. (اعتمادالسلطنه، ج ۳، ص ۱۸۰) اما درباره حدود تنکابن می نویسد:

بالجمله خاک تنکابن از سفیدبوش تا نمیک آبرود که رودخانه ای است مشترک میان تنکابن و

کلارستاق، هفت فرسنگ است و از طرف دیگر حد این خاک کاسه گر محله است و آبادی

قرای تنکابن مجاور کوهی است که در ساحل بحر خزر منتهی و فاصله کوه تا دریا بعضی جاها نیم فرسنگ است و به جایی می‌رسد که این فاصله به دو منزل می‌رسد. (اعتماد السلطنه، ج ۳، ص ۱۸۰-۱۸۱)

اعتماد السلطنه با آن که در عصر ناصری می‌زیست تنکابن را جزو خاکک گیلان به شمار آورده، در حالی که تنکابن از اوایل عصر قاجاریه به مازندران میلحق شد و حکومت آن نیز به طور مستقل زیر نظر خاندان خلعتبری قرار گرفت. این مسأله نشان می‌دهد که اعتماد السلطنه از زوی ناآگاهی تنکابن را جزو گیلان آورده است. در حالی که سیاحان خارجی همگی تنکابن را با جاکمیتی مستقل قلمداد نموده و سپس جزو مازندران آورده‌اند که این نشان‌دهنده آگاهی سیاسی مورخین و سیاحان خارجی است. محمد معصوم شیرازی در خصوص تنکابن و بلوکات آن می‌نویسد:

در فاصله سه کیلومتری سخت‌سره به طرف گیلان گمرک‌خانه وجود داشت و تنکابن دارای شش بلوک به شرح زیر بود: سخت‌سر، گلیجان، نشتا، لنکا، خرم‌آباد و چالکرود و حاکم‌نشین تنکابن خرم‌آباد. (شیرازی، ج ۳، ص ۶۱۸)

وی عاقبت مشخص نمی‌کند که تنکابن جزو کدام یک از مناطق گیلان و مازندران است.

سیاح خارجی، اُبت، که در سال ۱۲۵۹ هـ ق از تنکابن عبور کرده، می‌نویسد: رودخانه «میان‌ده» که «سفیدتمش» نیز نامیده می‌شود، بخش «رانکو» و «تنکابن» را از یکدیگر جدا می‌کند. تنکابن جزء خاکک مازندران است، ولی حاکم آن از تهران تعیین می‌شود. (ستوده، ج ۳، ص ۲۳)

رایینو که در اوایل قرن بیستم از تنکابن دیدن کرده، دربارهٔ حدود آن می‌نویسد: تنکابن که «خرم‌آباد» مرکز عمده آنست، غربی‌ترین ناحیهٔ مازندران محسوب می‌شود و محدود است از شمال به دریای خزر و از مغرب به رودخانه سرخالی، از جنوب به سلسله البرز و بلوکات قزوین یعنی رودبار و طالقان و از مشرق به ناحیهٔ کلارستاق. تنکابن هشت ناحیه دارد که عبارتند از: ۱- بلده که مهمترین ناحیهٔ آنست، ۲- گلیجان، ۳- لنکا، ۴- نشتا به انضمام زوار،

۵ - سخت‌سر، ۶ - سرحد، ۷ - ضیاق رستاق، ۸ - توانج. (رابینو، ص ۴۵)

و سپس به ذکر آبادی‌های هر یک از نواحی می‌پردازد.

یکی از عللی که باعث شده است منطقه تنکابن در منابع تاریخی محلی، گمنام بماند، فقدان شهری بوده است که جنبه مرکزیت داشته باشد. از این رو، تنکابن به صورت مجموعه بلوکات و قصبه‌ها اداره می‌شده و شهرها در دو طرف تنکابن قرار داشته‌اند: چالوس در شرق آن و هوسم در غرب. از زمانی که خرم‌آباد به عنوان مرکز حکمرانی خاندان «خلعتیزی» به شمار آمد، در سفرنامه‌ها و کتابهای جغرافیایی از این منطقه یاد می‌شود. البته در گذشته‌گاهی هم نواحی روستایی «گرمه‌رود» سخت‌سر به عنوان مرکز حکمرانی قرار می‌گرفته است.

رابینو در سفرنامه‌اش درباره خرم‌آباد می‌نویسد:

خرم‌آباد با عرض جغرافیایی ۴۵ درجه و ۳۶ دقیقه و طول ۵۱ درجه مرکز عمده تنکابن در میان برنج‌زارها در جلگه‌های سبز و خرم در فاصله یک تا یک فرسخ و نیم از دامنه تپه‌ها واقع، دارای ۲۵۰ خانه است (در سال ۱۸۵۹ مسیحی فقط سی خانه داشت) که در میان درختها پراکنده‌اند و تلگراف‌خانه‌ای دارد که آنجا را بنا رشت مربوط می‌سازد و همچنین دارای کاروانسرای است که با آجر مرغوبی ساخته شده است. از خرم‌آباد تا طهران پنج منزل است. (رابینو، ص ۴۵)

منطقه تنکابن در دوره رضاشاه از نظر تقسیمات کشوری و شهری دچار تحول شد و مرکز آن از خرم‌آباد به شهر جدید التاسیس شهسوار انتقال یافت. رابینو در سفرنامه‌اش، در سال ۱۹۰۶ / ۱۲۸۵ هـ.ش (مقارن دوران مشروطیت) درباره شهسوار می‌نویسد: «شهسوار بند خرم‌آباد است که در نیم فرسخی شمال آن و در مقصب رودخانه مرز واقع است. (رابینو، ص ۴۵).

لغت‌نامه دهخدا در معنای واژه شهسوار می‌نویسد:

شهسوار مخفف شاهسوار، به معنای فارس و دلاور و پهلوان و سوارکاری بزرگوار و جلد و چاپک و استاد در سوارکاری و مواردی زاگوند. (دهخدا، ذیل شهسوار)

بحث بر سر این است که چگونه نام شهسوار بر شهر جدیدالتاسیس اطلاق شد. خاستگاه این نام را باید کمی دورتر، یعنی در زمان مهاجرنشینی کردها در این منطقه در روزگار صفویه جستجو کرد.

سلاطین صفوی جهت فتح نهایی گیلان و خاتمه دادن به اغتشاشات بین طوایف این حدود، به کوچ عشایر مختلف اقدام نمودند. از جمله ایل کردهای «روزکی» در زمان سلطنت شاه ظهاسب اول از حدود کرمانشاه به تنکابن کوچانده شد تا مرزبان این نقطه مرزی در برابر تهاجمات ملوک رستمداز باشند و در صورت حمله ارتش قزلباش به گیلان از طریق دره «شفیدرود» جبهه گیلانیان کیائی را از سوی شرق در فشار گذارند. این کردها به ریاست و ایلخانی شرفالدین علی بدلیسی در نقاط جلگه‌ای تنکابن و پایین دست شمالی رودخانه «مرز» در دو سوی شرق و غرب کتالم و پیرامون آن مستقر شدند. هر چند کردهای روزکی به سبب ناسازگاری آب و هوای این منطقه، با رضایت دربار صفوی از تنکابن به زادگاه‌های خود بازگشتند، نشانه‌هایی از سکونت کوتاه‌مدت آنان در روستاهای مختلف تنکابن به موازات شرق و غرب آن به جا مانده، که من جمله می‌توان از نام قصبه کوچک شهسوار در غرب مصب رودخانه مرز و شهسوار امروزی یاد کرد. این قصبه نقطه یا محل سکونت طائفه شهسواران ایل «روزکی»، و با احتمالاً نقطه‌ای بود که بهادران و پهلوانان شهسوار این ایل را در خود جای داده بود. بازتاب پیروزی کردهای روزکی در برخوردی نابرابر با گیلانیان، اصطلاح شهسواری (= پهلوانی کردن در عرصه جنگاوری) را به تأیید عام و خاص دربار صفوی رساند؛ لذا اگر نام شهسوار را برگرفته از این پدیده حماسی تاریخی بدانیم طبیعی‌تر خواهد بود. (یوسفی‌نیا،

ص ۱۹-۱۸)

یکی از محققان جدید با توجه به پژوهش‌های میدانی در منطقه تنکابن، درباره علت نامیده شدن شهر «شهسوار» معتقد است:

کلمه تنکابن را با استناد به آنچه تاکنون نوشته آمده، به طور عام به کار می‌بردند که مناطق گسترده‌ای را در برمی‌گرفت. مرکز این ناحیه ابتدا قلعه گردن (بلده) بود و بعد از ویرانی این

منطقه که گویا معلول زلزله بوده، مرکزیت آن به خرم آباد منتقل شد. در آن دوران خرم آباد حاکم‌نشین قشلاقی تنکابن، [کلیشم] دو هزار حاکم‌نشین بیلاقی آن به شمار می‌رفت. احتمال دارد با توجه به این نکته که زندگی انسانها ابتدا در مناطق کوهستانی عملی بوده است و آنان به تدریج و با عقب‌نشینی دریا و کاسته شدن رطوبت مناطق کوهستانی، روانه فرودست و نواحی خلیگه‌ای شدند، مردمان اصلی که در ناحیه شهسوارک (شهسوار) واقع در بالای آبادی «فلکده» به طرف «کوه شاه رشیدی» در شمال غرب آن زندگی می‌کردند به احتمال از این قسمت کوهستانی به جانب جلگه مهاجرت کرده، در محلی که به نام شهسوار معروف شد ساکن شدند و نام سکونتگاه پیشین خود «شهسوارک» را به مکان جدید بخشیدند. چنان که گروهی به امید یافتن گنج بازمانده از ساکنان پیشین، خاک آن منطقه را زیر و رو کردند و امروزه نشانه‌هایی از ساختمان قدیمی در آنجا به چشم می‌خورد که مؤید آبادی شهسوارک در زمان‌های پیش و حالت شهرنشینی داشتن آن است. (مشایخی، ص ۵۰۸)

در کتاب اسامی دهات کشور که توسط اداره کبل آمار و ثبت احوال کشور در فروردین سال ۱۳۲۹ هـ.ش تنظیم شده، حدود تنکابن چنین تعریف شده است:

شهسوار که سابقاً تنکابن نام داشته - از شمال محدود است به دریای خزر و از مشرق به آمل و نور و از جنوب به بیلاق نور و طالقان و الموت و رودبار قزوین و سیاهکل دیلمان رشت، از مغرب به لاهیجان و لنگرود. این منطقه دارای ۳۷ دهستان و ۵۹۷ قریه است. جمعیت شهر شهسوار قریب ۵ هزار نفر می‌باشد. (اسامی دهات کشور، ص ۱۹۸)

اشتباه این کتاب در مورد تنکابن آن است که شهسوار و تنکابن با توجه به توضیحات آن، هیچگاه به یک منطقه اطلاق نمی‌شده است. حوزه شهری و مرکز تنکابن در سال ۱۳۱۰ هـ.ش به فرمان رضاشاه مطابق اصول صحیح و نقشه بنا گردیده و شهسوار نامیده شد. چند خیابان موازی با ساحل دریا و چند خیابان عمود بر آن احداث شد و طرفین خیابانها یک و دو طبقه بنا شد و سطح خیابانها سنگفرش گردید.

خیابانهای موازی با ساحل از شرق به غرب به نام سپهسالار - پهلوی پنجم و ششم - خیابانهای موازی با رودخانه به نام بلوار، طاهری، علامه، دوم و سیاعد نامگذاری شده

است. (فرهنگ جغرافیای ایران، ج ۳، ص ۱۸۲)

نامگذاری شهر جدیدالتأسیس به «شهنسوار» هر چند از واژه کهن و مطمئن تنکابن عقب‌تر بود، با توجه به سیر حوادث و جریانات تاریخی، برای این شهر جدید نام مناسبی بود که به هویت آن شکل جدیدی بخشید و مرکزیت منطقه بزرگ تنکابن از خرم‌آباد به شهنسوار منتقل شد. با این اقدام، خاطره خوانین رفته‌رفته محو می‌شد؛ چراکه خرم‌آباد یادآور ایام دیگری بود. در این زمان حوزه اداری تنکابن کماکان مرزهای تاریخی‌اش بود، یعنی رودخانه سامان‌رود (سرخانی) و یا روستای سفید تمش، از رودسر تا نمک‌آبرود (نمک‌اوه‌رود) در چالوس، زیر نظر شهنسوار و تحت نظارت منطقه تنکابن اداره می‌شد.

وجه تسمیه تنکابن

در مورد واژه تنکابن و علت نامیده شدن بخش بزرگی از کرانه‌های دریای خزر - که همانند پلی مابین مازندران و گیلان به شمار می‌رفت - نظرات گوناگونی وجود دارد. اولین مورخی که ذکری از تنکابن و دژ معروف آن «تنکا» به میان می‌آورد ابن اسفندیار (در قرن هفتم هـ) است. در عصر قاجار، سیاحانی از این منطقه عبور می‌کنند و به معرفی این منطقه می‌پردازند. در میان جغرافی‌نگاران ایرانی، عصر قاجار، معصوم میرزای شیرازی در کتاب طرائق الحقایق و اعتماد السلطنه در کتاب مرآة البلدان به شرح تفصیلی منطقه و آثار آن می‌پردازند. حاج‌زین‌العابدین شیروانی در بستان‌السیاحه در مورد تنکابن می‌نویسد: «ذکر تنکابن بضم تاء و سکون نون و کاف عربی مع الالف و ضم باء و سکون نون ثانی، قصبه‌ای است از گیلان» (شیروانی؛ ذیل حرف ت) متأسفانه شیروانی درباره وجه تسمیه و حد و حدود تنکابن گزارشی ارائه نمی‌دهد، و این که تنکابن را در عصر قاجار جزو گیلان می‌دانند نیز، نادرست است.

اولین سیاح سفرنامه‌نویسی که محققانه در مورد واژه تنکابن و علت نامیده شدن به

این نام تحقیق کرده، رایینو است. وی بر آن است که تنکابن، «پایین تنکا» معنی می‌دهد. تنکا شهری بوده که در ۸۷۹ هـ منهدم گشت.

در آن وقت قلعه‌ای به نام دژ تنکا در محل شهر سابق بوده. یک نفر انگلیسی که خرابه‌های قصبه را در چنگل دیده بود، نتوانست محل واقعی آن را برای بن بیان کند و خودم نیز نتوانستم کسب اطلاعاتی در این باب بنمایم. در صورت‌های مالیاتی دهکده بلده هنوز هم محل عمده تنکابن ثبت است. (رایینو، ص ۲۰۴)

نظریه بالا - که تمامی گمان‌زنی تحقیقی «رایینو» را در مورد اصطلاحات تاریخی و واژه فوق و شهر تنکابن در بر می‌گیرد - حکایت از آن دارد که «تنکا» شهری بوده در این دیار که دژی نیز به همین نام آن را حراست می‌کرده و چون شهر و دژ آن به وسیله مهاجمین گیل در سال ۷۸۹ هـ به ویرانی سپرده شد، آبادی دیگری در جهت شمالی‌تر آن بنا گردید و نام شهر سابق را با اضافه مکانی «بن» که معنی پایین را به ذهن متبادر می‌سازد، به خود اختصاص داده است و تنکابن یا شهر فعلی پایین‌تر از تنکای سابق به وجود آمده است. (یوسفی‌نیا، ص ۱۲)

با تأمل در نظریه‌ای که رایینو ارائه کرده، مشاهده می‌شود که او فراتر از دید یک سیاح به منطقه تنکابن نظر داشته، و تحقیقات بعدی پیرامون این موضوع با تکیه بر کار محققانه او صورت گرفته است. استدراکات حاصل از متون تاریخی و جغرافیایی گیلان و مازندران در شرح حوادث نظامی ملوک الطوائف قرون میانه و زمان فتح این دو استان به وسیله شاهان صفوی به این طرف نیز بر این مدعا گواهند که شهر تنکا و دژ یا دژهای پیرامونی زیر پوشش این نام، در شرق رودخانه «مرز» - آن جا که این رود از تنگه دو هزار خارج می‌شود و دامن به دشت می‌گسترند - کاملاً پیدا بوده است. وقوع شهر در چنین مکانی با موقعیت سوق الجیشی خود به ساکنانش امکان می‌داد تا این تنگه را که شاه‌رگ حیاتی اتصال منطقه «آمارد نشین» - و دیلمی‌های بعدی - کوهپایه دو هزار و سه هزار به جلگه بود پاسداری کنند و نیز شهری جهت تسهیل داد و ستد کوه‌نشینان این سامان با جلگه‌نشینان پایین دست تنکا باشد و نقش واسطه را در معاملات جنس به جنس

آن روزگار مبادله محصولات دامی کوهستان و کشاورزی جلگه ایفا نمود.

فرضیه دیگری دربارهٔ وجه تسمیه تنکابن، بدین شرح است: تنکا و تنکابن صرف نظر از فلسفه وجودی آن با اشتقاق از هر یک از معانی دوگانه فوق شهری بود با قلعه‌ای به همین نام در پایین دست شمالی قلعه گردن واقع در میان زمین‌های کنونی این آبادی و سیاورز (سی برس) و تشکون و بلده که حوزه قلمرو جلگه‌ای آن از رودخانه مرز یا چشمه کیله کنونی به غربی‌ترین زوستانهای زوار می‌رسید و در زمان گسترش قلمرو از «از رود» یا «زوارود» باستان تجاوز نمی‌کرد. از سمت جنوب نیز به نقاط آماردنشین و دیلمی‌نشین بعدی دو هزار و سه هزار محدود می‌شود.

هر چند دیلمی‌های کوهپایه، به جز شهر تنکا و دژ مستحکم آن، آبادی گلیجان را پیش رو داشتند که نمی‌توانست در بعد اقتصادی همان نقش «تنکا» را با گشاده‌دستی وسیع تر ایفا نماید، چون از پشت به ناحیه کرجیان و سخت‌سرو در نهایت به رانکوه گیلان متصل بود و برای کوه‌نشینان این سو پشتمانی‌ای نژادی و قومی محسوب می‌شد اما گلیجان، موقعیت باز و استراتژیک دژ تنکا و شهر آن را نداشت و این امتیاز، به ویژه در زمان حکومت ملوک الطایف در خطه خزر و قلعه‌نشینی ساکنان آن در زمین‌های اغششناش و ناامنی، در تأمین امنیت و سهولت دفاعی ساکنان این دیار نقش برجسته‌ای ایفا کرد. این مخدوده که تنکابن خاص و یا بهتر است تنکابن تاریخی نامیده شود، تنکا نامیده می‌شد. تنکا با چنین قلمرویی، از زمان پیش از اسلام موجودیت داشته تا اینکه مورخان در آثار خود تحت عنوان «دژ شهری» به چهره‌اش روشنایی بخشیدند. اما در متون به جا مانده از زمان حکومت درازمدت سادات کیایی، همچنین زمانی که در عصر سلاطین صفوی، من جمله در عصر شاه عباس بزرگ، به سروزی «شاهان شهر» ناحیه خزر جنوبی خاتمه داده شد و گیلان و مازندران به قلمرو حکومت صفوی پیوست، تنکا از صورت یک دژ، با روستاهای محدود پیرامونش خارج شد و نقش یک کانون سیاسی و مرکزیت نظامی پیدا کرد که در شرقی‌ترین نقطه تنکابن با سامان تاریخی و باستانی نمک آبرود قرار داشت و رودخانه سرخانی با منطقه سفید تمش در غرب سخت‌سرو حد غربی

آن گردید و در بطن خویش نیز بخش‌های گیلان و کرجیان و سخت‌سرو و همچنین دو هزار و سه‌هزار را در مجاورت جنوبی داشت. از این زمان تنکا و دژ آن به مناسبت ختم جنگ‌های ملوک الطوائف زمان سادات و پایان دژنشینی این خطه و مرکزیت یافتن این نام بر واحد جغرافیایی یادشده، رسماً تنکابن نامیده شد.

پس با این توضیح، جزء اضافی «بن» در ترکیب تنکابن، معنای خاصی ندارد، بلکه اضافتی است عازیتی و کنایتی از قلمروی که پوشش نام تنکا قرار گرفته و منطقه سیاسی، نظامی، اقتصادی جدیدی را با این نام به وجود می‌آورد.

بر این اساس، تنکابن یعنی آبادیهای موجود در قلمرو دژ یا شهر تنکا. (یوسفی‌نیا،

ص ۲)

نظرات دیگری نیز درباره معنای واژه تنکابن وجود دارد. مرحوم پاینده در کتاب

آیین‌ها و باورداشتهای گیل و دیلم می‌نویسد:

تنکابن منطقه‌ای وسیع بین گیلان و مازندران است؛ ... (تنک آوه - بن = تنک. آب: بن) =

تنک. Tunak و T = آب یاریکه؛ زیر آب باریک. آبادی زیر باریک. (پاینده، ص ۴۰۹)

این فرضیه را می‌توان در مقایسه با فرضیه آقای یوسفی‌نیا قابل تأمل دانست. ایشان ضمن طرح فرضیه‌های متعدد، بر آنند که نام تنکابن از موقعیت اقلیمی خاص منطقه برگرفته شده است؛ به این صورت که پیشرفتگی آشکار دریای خزر در راستای جلگه تنکابن - که به ظن قوی و نزدیک به داده‌های علمی، این فاصله میان دریا و جلگه در اعصار گذشته کوتاهتر نیز بوده - باعث شده که برخلاف امروز، و جز باریکه ناچیزی، همه جلگه زیر آب برود... «این پیشرفتگی آب در خشکی را عرب‌زبانان خلیج فارس در گویش پارسی باستان و بعضاً لهجه‌های طبری و دیلمی و گیلکی و سایر نیم‌زبانهای منشعب از زبان فارسی «تنکاو» می‌نامیدند که همان تخفیف یافته تنگاب است - که با فتح ت و سکون نون خوانده می‌شود. راه یافتن واژه خلیج فارس از زبان عربی به فارسی و مقبولیت عامه آن، سبب مهجور شدن کلمه تنکا و کاربرد آن گشته است. به هر حال، شهری که در مدخل شرقی تنگه دو هزار از زمان باستان به نام تنکابن مشهور بوده، با این

دریافت تازه به معنای شهری در پای خلیج معنا می‌شود و دژ «تنکاو» و تحقیقاً «تنکا» نیز نام خود را از موقعیت خاص جغرافیایی وام می‌گیرد که متفقاً قرن‌ها زیب دفاتر تاریخ می‌شوند. (بوسفی‌نیا، ص ۲)

از مجموع این فرضیات، نتیجه می‌گیریم که واژه تنکابن از منطقه و یا دژ تنکا - حوالی قلعه گردن خرم آباد - گرفته شده و پسوند «بن» در زبان گیلکی به معنای محلی است که در پایین قرار گرفته است. از آن جای که قلعه تنکا یکی از قلاع مهم این منطقه بوده و تا کیلومترها سرزمینهای زیادی را تحت اشرف خویش داشته، این نام بر سرزمینهای ماورای این دژ اطلاق می‌شده، آن را تنکای + بن یا تنکابن می‌گفتند. دژ تنکا امروزه از بین رفته، اما قلمروی از خود به یادگار گذاشته که قرن‌هاست حدود طبیعی منطقه تنکابن را شامل می‌شود. اولین کسی که در کتاب خود به تنکابن و دژ تنکا اشاره می‌کند، ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان است که حدود تنکابن را از شرق زودخانه نمکاو رود و از غرب رود سرخانی در هوسم می‌داند، اما تحلیلی از واژه «تنکا» و «تنکابن» و علت نامیده شدن منطقه به این نام ارائه نمی‌دهد. (ابن اسفندیار، ص ۱۶۳، ۱۴۴، ۱۴۳)

منابع و مآخذ

- اصطخری، ابواسحق ابراهیم. مسالك و ممالک. به کوشش ایرج افشار. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸.
- ابن فقیه، ابوبکر احمد. ترجمه مختصر البلدان. ترجمه ح. مسعود. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.
- ابن رُسته. الاعلاق النفسیه. ترجمه و تعلیق حسین قره‌چانلو. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۵.
- ابن حوقل. سفرنامه ابن حوقل. ترجمه و توضیح جعفر شعار. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۷.
- اعتمادالسلطنه. مرآة البلدان. به کوشش عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۷. اداره کل ثبت آمار و ثبت احوال کشور. اسامی دهات کشور، ۱۳۲۹.
- پاینده، محمود. آیین‌ها و باورداشتهای گیل و دیلم. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۲۵۳۵.
- ستوده، منوچهر. از آستارانا استرآباد. تهران: آگاه، ۱۳۷۴.

شیروانی، زین‌العابدین. بستان‌السیاحه، چاپ سنگی..

شیرازی، محمد معصوم. طرائق الحقایق. به تصحیح محمدجعفر محبوب. تهران: بارانی، ۱۳۴۵.

رابینو، سفرنامه مازندران و استرآباد. ترجمه وحید مازندرانی. بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۳۶.

رابینو، فرمانروایان گیلان. ترجمه احمد جکناجی و مدنی، رشت: گیلکان، ۱۳۶۹.

حدود العالم من المشرق الی المغرب. به کوشش منوچهر ستوده، تهران. دانشگاه تهران، ۱۳۴۰.

حموی، شهاب‌الدین یاقوت. معجم البلدان. بیروت: دارالحیا و التراث العربی، ۱۳۹۹، ج ۲.

کشاورز، کریم. گیلان. تهران: ابن‌تینا، ۱۳۴۷.

کاشانی، ابوالقاسم عبدالله. تاریخ الجایتو. به اهتمام مهین همبلی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۸.

فرهنگ جغرافیایی ایران. دایرة جغرافیایی ارتش، ۱۳۲۹.

دهخدا، لغت‌نامه. تهران: دانشگاه تهران.

لسترنج، گای. جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی. ترجمه محمود عرفان. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۵۳.

مقدسی، ابوعبدالله. احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم. ترجمه علینقی منزوی. تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان، ۱۳۶۱.

مرعشی، ظهردین. تاریخ طبرستان، رویان و مازندران. به کوشش محمدحسن تسیحی، تهران: مطبوعات مشرق،

۱۳۴۵.

مشایخی، حبیب‌الله. نگاهی همه‌سویه به تنکابن. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۰.

یوسفی‌نیا، اصغر. «تنکابن یا شهسوار». تنکابن: تنکا، ۲، ۱۳۷۳.

پرتال جامع علوم انسانی
ژوئیه ۱۳۸۸
شماره ۱۳۸
دانشگاه علامه طباطبائی و مطالعات قرآنی